

بی محلی نکن

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست – بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

وقتی لب باز میکنی قند می ریزد که تمام جانم شیرین میشود تا کسی کان قند نباشد که از او قند نمی ریزد. تا گیسوی او کنار میرود و چهره می نماید باغها و گلستانها دیده میشود .

مولانا جان شیرینی داشته که زبان شیرینی پیدا کرده است کام بسیار شیرینی داشته که انس خود را باغم و شادی بیان داشته است میگوید من مغازه ای شکر فروشی سراغ دارم که هیچوقت بسته نمی شود و هر وقت می روم شکر دارد و نمی گوید ندارم .

چه شکر فروش دارم که بمن شکر فروشد – که نگفت عذر روزی که برو شکر ندارم .

این شکر فروش که همیشه مولانا از آن قند و شکر می گرفت و کام خود را شیرین می نمود و به بقیه هم شیرینی می رساند همان شکر فروش ازلی و خداوند است که به عارفان و عاشقان خود شکر می دهد ، جان می دهد و حیات می دهد و مولانا حق داشت که از شکر بگوید .

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد . خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد .

بگذار شکرها را ، بگذار قمر ها را – او چیز دگر داند او چیز دگر سازد .

این شکر هم شیرینی از خودش نیست یک شکر سازی این شیرینی را به او داده است . کسی که به رزقها هم رزق می دهد . رزقها هم رزق خوران ویند – میوه ها لب خشک باران ویند .

یعنی هیچ چیز آنچه دارد از خود ندارد و امدار دیگری است و امدار مخزنی است که آن مخزن را در او نهاده است .

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد . خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد .

بگذار شکرها را ، بگذار قمر ها را – او چیز دگر داند او چیز دگر سازد .

ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد . خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد .

بگذار شکرها را ، بگذار قمر ها را – او چیز دگر داند او چیز دگر سازد

ان دفع گفتنت که ، بروشه به خانه نیست – وان ناز و بازو تندی دربانم آرزوست

همین نه برایم شکر است

تو بگو «نه - نی» من می دانم چه کار کنم من همین «نی» را مثل نیشکر میشکنم و از داخلش شکر در می آورم . یعنی آن «نی» که برای دیگران تلخ است برای من شیرین است لذا جوابم را بده ولو جواب منفی باشد

فقط بی محلی نکن اما رُو کن و به من دشنام بده ، جواب منفی بده ، مرا طرد کن و دفع کن، من همین ها را می خواهم برایم نیکوست . تو جام مرا بشکن قبول دارم اما بی اعتنائی مکن .

بی محلی معشوق ، ساختن عاشق است

این قدر با لطف و لطافت عمل میکنی که جور تو شیرینیها دارد

کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه - و اندرون او سلیمان با سپاه .

مرغان ضعیف عارفائی هستند که از شهرت گریخته اند و پنهانند مرغ ضعیفی که کسی اعتنا نمی کند شاهند سلیمان در درونشان است از سلیمان بالاترند اینها مرغان الهیند

چون بنالد زار بی‌شکر و گله - افتد اندر هفت گردون غلغله

هر دمش صد نامه صد پیک از خدا - یا ربی زو شصت لبیک از خدا .

مقام اتحاد است یک یارب او صد لبیک می رسد هر لحظه از خدا نامه می رسد که وحی است